

فریاد لخت عصیان

کامران پارسائی

هزار دالان تاریک

هزار اطاق تنها

هزار سلول با هزاران هزار ترانه و تفکر و سرود

گفتگو، لبخند، تفکر ممنوع

حاکم دالان های تاریک، اطاق های تنها، سلول های نمناک

با دهانی کف آلوده به خون

و دانه های تسبیحی که به گلوله می ماند

وردی می خواند. نعره ای می کشد

و حکم جاری میشود

هزاران عقیده، هزاران هزار سرود و ترانه به خاک می افتند

ققنوس وار به پرواز در می آیند

فریاد سر می دهند

زندگی ما را خدایی رقم زد

که قلبش به کوچکی دانه های تسبیحی بود

دانه هایی که به گلوله می مانست

و کلامش ورد بود و خون و وحشت

خدایی که دیگرانش می پرستیدند

اینک ماییم پیام آوران خورشید، نسیم و عشق

فریاد لخت عصیان

در هزار دالان تاریک

هزار اطاق تنها

زمزمه ای در گرفت

اینک ماییم پیام آوران خورشید، نسیم و عشق

فریاد لخت عصیان

و اینچنین بود که شب از نور هزاران ققنوس بیدار روشن شد

و آتش سوزنده جانشان

هزاران هزار ققنوس را به سحر هدیه کرد

03.01.2010